

تری ایگلتون

# پرسش‌هایی از مارکس

ترجمهٔ صالح نجفی و رحمان بوذری



[www.ketab.ir](http://www.ketab.ir)

www.ketab.ir

سرشناسه: ایگلتون، تری، ۱۹۹۳-م. Eagleton, Terry  
عنوان و نام پدیدآور: پرسش‌هایی از مارکس / تری ایگلتون؛ مترجمان رحمان بوذری، صالح نجفی...  
مشخصات نشر: تهران: هرمس، ۱۴۰۱.  
مشخصات ظاهری: ۲۵۶ ص  
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۶۳-۹۸۰-۸  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا.  
یادداشت: عنوان اصلی: Why Marx was right.  
موضوع: مارکس، کارل، ۱۸۱۸-۱۸۸۳ م.  
موضوع: کمونیسم  
موضوع: سرمایه‌داری  
شناسه افزوده: بوذری، رحمان، ۱۳۵۵-، مترجم  
شناسه افزوده: نجفی، صالح، ۱۳۵۴-، مترجم  
رده‌بندی کنگره: ۳۹۵ پ ۴ الف ۹ / HX۳۹/۵  
رده‌بندی دیوبنی: ۳۳۵/۴  
شماره کتابشناسی ملی: ۴۱۶۶۰۸۳

این کتاب ترجمه‌ای است از:

*Why Marx Was Right*

Terry Eagleton

Yale University Press, 2011

www.ketab.ir

پرسش‌هایی از مارکس

تری ایگلتون

ترجمه صالح نجفی و رحمان بوذری

طراح جلد: حبیب ایلون

چاپ هشتم: ۱۴۰۳

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

چاپ: رسام

همه حقوق محفوظ است.

تهران، خیابان ولی عصر، بالاتراز میدان ونک، شماره ۲۲۹۳

تلفن: ۸۸۷۹۵۶۷۲



## فهرست

۱	پیشگفتار
۵	فصل یک: مارکس در قرن بیستم و یکم
۱۵	فصل دو: مارکس و مارکسیسم
۳۳	فصل سه: مارکس و موجیبت‌گرایی
۶۷	فصل چهار: مارکس و ناکجااندیشی
۱۰۹	فصل پنج: مارکس و اقتصاد
۱۲۹	فصل شش: مارکس و ماتریالیسم
۱۶۱	فصل هفت: مارکس و طبقه
۱۸۱	فصل هشت: مارکس و انقلاب
۱۹۹	فصل نه: مارکس و دولت
۲۱۵	فصل ده: مارکس و جنبش‌های اجتماعی
۲۴۳	ختم کلام
۲۴۵	یادداشت‌ها
۲۵۵	نمایه

## پیشگفتار

نگارش این کتاب از یک فکر جذاب شروع شد: آیا ممکن است آشناترین انتقادهای وارد به کار مارکس همگی اشتباه باشند؟ و اگر نه تماماً نامعقول، عمدتاً چنین باشند؟

این بدان معنا نیست که مارکس هرگز قدمی به خطا برداشت، من از آن دست چپ‌هایی نیستم که ابتدا تظاهر می‌کنند که به همه چیز می‌شود انتقاد کرد، اما وقتی از ایشان می‌خواهند سه نقد جدی به مارکس وارد کنند سگرمه‌هایشان درهم می‌رود و لب از لب وانمی‌کنند این کتاب به خوبی نشان می‌دهد که من خود درباره‌ی برخی از آرای او تردیدهایی دارم. ولی آرای مارکس درباره‌ی اهم مسائل زمان خود آن قدر صحیح بود که مارکسیست خواندن خویش کار معقولی به نظر آید. هیچ پیرو فرویدی خیال نمی‌کند که فروید هرگز اشتباه نکرد، درست همان‌طور که هیچ شیفته‌ی آلفرد هیچکاکای از تک‌تک نماها و سطر سطر فیلمنامه‌های استاد دفاع نمی‌کند. من بر آنم که نشان دهم اندیشه‌های مارکس نه کامل بلکه معقول و موجداند. برای اثبات این مدعا، در این کتاب ده فقره از رایج‌ترین انتقادهای به مارکس را، نه به ترتیب اهمیتشان، آورده‌ام و کوشیده‌ام که آنها را یک‌به‌یک رد کنم. هدف دیگرم آن بود که در جریان این کار درآمدی روشن و قابل فهم به تفکر او برای کسانی عرضه کنم که با کار مارکس آشنایی چندانی ندارند.

گروهی می‌گویند مایفست کمونیم «بی‌تردید اثرگذارترین متنی است که در قرن نوزدهم نوشته شده است» [۱]. سوای دولتمردان، دانشمندان، جنگاوران، پیشوایان دینی و نظایر ایشان، انگشت‌شمارند متفکرانی که مسیر تاریخ واقعی

را همپای نویسنده مانیفست تغییر داده باشند. در طول تاریخ هیچ حکومت دکارتی و چریک افلاطونی یا اتحادیه کارگری هگلی پیدا نمی‌شود. حتی سرسخت‌ترین منتقدان مارکس هم انکار نمی‌کنند که او فهم ما را از تاریخ بشر دگرگون ساخته است. متفکر ضدسوسیالیسمی چون لودویگ فون میزس سوسیالیسم را چنین توصیف می‌کند: «قوی‌ترین جنبش اصلاحگری که تاریخ تاکنون سراغ داشته است، نخستین جریان ایدئولوژیکی که محدود به بخشی از نوع بشر نمی‌شود بلکه هوادارانی از همه نژادها، ملت‌ها، دین‌ها و تمدن‌ها داشته است.» [۲] اما این عقیده عجیب و غریب هم اینجا و آنجا به گوش می‌رسد که اکنون می‌توان با خیال راحت مارکس و نظریه‌هایش را به خاک سپرد — آن هم در پی یکی از خانمان‌سوزترین بحران‌های سرمایه‌داری در طول تاریخ. مارکسیسم که از دیرباز غنی‌ترین و سازش‌ناپذیرترین نقد نظری و سیاسی بر نظام سرمایه‌داری بوده هم‌اینک با فراغ‌بال نظریه‌ای متعلق به عهد باستان تلقی می‌شود.

معنای آن بحران دست‌کم این است که واژه «سرمایه‌داری» که معمولاً در هیئت مبذل و با نام‌های مستعاری چون «عصر مدرن»، «جامعه صنعتی» یا «غرب» ظاهر می‌شد دوباره رواج یافته. می‌توان گفت زمانی که مردم شروع به صحبت درباره سرمایه‌داری می‌کنند نظام سرمایه‌داری توی هچل افتاده است. و این نشان می‌دهد نظام سرمایه‌داری دیگر مثل هوایی که تنفس می‌کنیم امری طبیعی تلقی نمی‌شود، و می‌توان آن را همان‌گونه که هست دید، یعنی پدیده‌ای تاریخی که عمر زیادی از آن نمی‌گذرد. وانگهی، هر آنچه روزی به دنیا آمده است همیشه ممکن است بمیرد، و به همین سبب است که نظام‌های اجتماعی همواره مایل‌اند خود را جاودانه و بی‌مرگ جا بزنند. همان‌طور که ابتلای ناگهانی به تب استخوان‌سوز ما را از نو متوجه جسممان می‌کند، شکلی از حیات اجتماعی وقتی آن‌گونه که واقعاً هست شناخته می‌شود که در سراسیمه فروپاشی قرار گیرد. مارکس نخستین کسی بود که پدیده تاریخی موسوم به سرمایه‌داری را شناسایی کرد — نخستین کسی که نشان داد این پدیده چگونه سر برآورد، بر طبق چه قانون‌هایی عمل می‌کند و چگونه

می‌توان آن را سرنگون کرد. همان‌طور که نیوتن نیروهای ناپیدایی را کشف کرد که به نام قانون‌های جاذبه می‌شناسیم، و فروید نحوه عمل پدیده ناپیدایی را بر ملا کرد که به نام ضمیر ناخودآگاه می‌شناسیم، مارکس نیز پرده از حیات هر روزه ما برداشت تا پدیده نامحسوسی را عیان سازد که به نام شیوه تولید سرمایه‌داری می‌شناسیم.

در این کتاب حرف چندانی درباره مارکسیسم در مقام نقدی اخلاقی و فرهنگی نگفته‌ام. چرا که عموماً از این منظر ایراد چندانی به مارکسیسم وارد نکرده‌اند، و از این روی پرداختن به آن در این کتاب وجهی ندارد. با این حال از دید من مجموعه بسیار سرشار و پرباری از نوشته‌های مارکسیستی در این زمینه هست که خود به‌رمان قاطعی است بر تأیید میراث مارکسیسم. از خودیگانگی، «کالایی شدن» حیات اجتماعی، فرهنگ مبتلا به حرص و آز، پرخاشگری، لذت‌پرستی و نیهیلیسم روزافزون، بی‌معنا و بی‌ارزش شدن دائمی هستی و حیات بشر: مشکل بتوان بحثی دقیق و هوشمندانه درباره این مسائل یافت که به جدّ مدیون سنت مارکسیسم نباشد.

در آغاز شکل‌گیری فمینیسم، بعضی نویسندگان مرد خوش‌نیت اما ناشی عادت داشتند بنویسند «وقتی می‌گویم "مردان" بی‌گمان منظورم "مردان و زنان" است.» من نیز به همین منوال یادآور می‌شوم که وقتی می‌گویم مارکس اغلب اوقات منظورم مارکس و انگلس است. هرچند رابطه میان آن دو حکایت دیگری است.

مایلم از الکس کالینیکوس، فیلیپ کارپنتر و آلن میک سینزوود تشکر کنم که پیش‌نویس این کتاب را خواندند و انتقادهای و پیشنهادهایی بس گران‌قدر عرضه کردند.